



# هدیه‌های آسمان

ویژه‌ی اقلیت‌های دینی

پنجم دبستان



تعلیم و تربیت دینی



## وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی



نام کتاب :	هدایه‌های آسمان (تعلیم و تربیت دینی) (ویژه اقلیت‌های دینی) - پنجم دبستان - ۵۲۰
پدیدآورنده :	سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف :	دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
مدیریت آماده‌سازی هنری :	اداره‌های کلّ نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
شناسه افزوده آماده‌سازی :	احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - مجید ذاکری یونسی (مدیر هنری) - مجتبی احمدی (طراح گرافیک) - زهره بهشتی شیرازی (صفحه آرا) - شیوا ضیایی (طراح جلد) - شیوا ضیایی، بهنام خیامی و مجتبی احمدی (تصویرگران) - فاطمه باقری مهر، رعنا فرجزاده دروئی و زینت بهشتی شیرازی (امور آماده‌سازی)
نشانی سازمان :	تهران : خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی) تلفن: ۰۹۰۶۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹
ناشر :	شرکت افست : تهران - کیلومتر ۴ جاده‌ی آبعلی، پلاک ۸، تلفن: ۰۹۳-۷۷۳۳۹۰۹۷، دورنگار: ۰۹۷، صندوق پستی: ۱۱۱۵۵-۴۹۷۹
چاپخانه :	شرکت افست «سهامی عالم» ( <a href="http://WWW.Offset.ir">WWW.Offset.ir</a> )
سال انتشار و نوبت چاپ :	چاپ چهارم ۱۴۰۲
برای دریافت فایل pdf کتاب‌های درسی به پایگاه کتاب‌های درسی به نشانی <a href="http://www.chap.sch.ir">www.chap.sch.ir</a> و <a href="http://www.irtextbook.ir">www.irtextbook.ir</a> برای خرید کتاب‌های درسی به سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی <a href="http://www.irtextbook.com">www.irtextbook.com</a> مراجعه نمایید.	

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلحیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نفاسی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.



### فرزندان عزیزم

امید است با نشاط و خرمی درس‌هایتان را خوب بخوانید. اطاعت و خدمت پدران و مادراتتان را غنیمت شمارید و آنها را از خود راضی کنید و به معلم‌هایتان احترام زیاد بگذارید.

امام خمینی «قدس سرّه»

## فهرست

۱	تنها او	درس اول
۶	صبح روز بعد ...	درس دوم
۹	مال مردم	درس سوم
۱۴	دو نامه	درس چهارم
۲۰	کوچک‌های بزرگ!	درس پنجم
۲۶	بزرگ‌مرد تاریخ	درس ششم
۳۰	بهمن همیشه بهار	درس هفتم
۳۸	روزنامه‌های دیواری	درس هشتم
۴۴	اینها و آنها	درس نهم
۴۸	یک روز تعطیل	درس دهم

## همکار گرامی، معلم عزیز



- با اهدای سلام و آرزوی توفیق و سلامت شما همکار محترم، به منظور پیشبرد بهتر فرایند یاددهی – یادگیری در آموزش این کتاب، توجه به چند نکته لازم است :
- ۱- در سال جاری برای درس هدیه‌های آسمان، کتاب کار جداگانه‌ای در نظر گرفته نشده و محتوای آن در کتاب درسی ادغام شده است.
  - ۲- تدریس برخی دروس می‌تواند پیمانه‌ای صورت گیرد؛ یعنی با توجه به مناسبت‌های گوناگون و با احساس نیاز آموزگار، برخی دروس را خارج از ترتیب موجود می‌توان تدریس کرد.
  - ۳- ارزشیابی درس هدیه‌های آسمان، توصیفی است. برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ شیوه‌ها و ابزار ارزشیابی به کتاب راهنمای معلم مراجعه کنید.
  - ۴- با توجه به اینکه تصاویر در ثبت اهداف درس نقش مهمی دارد، همکاران محترم در راستای آموزش مفاهیم دروس از شیوهٔ تصویرخوانی نیز استفاده کنند.
  - ۵- محتوای آموزشی دروس هدیه‌های آسمان از اجزایی تشکیل شده است که به صورت خلاصه به این اجزا اشاره می‌شود. تفصیل مطالب در راهنمای معلم با کد ۷۲/۱ آمده است :

**عنوان درس :** عنوان، مستقیم و غیرمستقیم، گویای چکیده و محتوای اصلی درس است و با ایجاد حسن کنجدکاوی در دانشآموزان، انگیزه‌ی یادگیری را در آن‌ها تقویت می‌کند.

**متن درس :** شامل بخشی از مفاهیم و اهداف اصلی درس است.

علاوه بر این دو بخش، که مفاهیم درس را مطرح می‌کنند، فعالیت‌های گوناگونی مناسب با هر درس پیش‌بینی شده است که با مشارکت دانشآموزان انجام می‌شود. انتظار می‌رود همه‌ی دانشآموزان در بخش‌های گوناگون درس مشارکت کنند و اگر دانشآموزی توانست در یک بخش فعالیت و مشارکت مؤثری داشته باشد، در بخش دیگر به او توجه شود. عنوانین و شرح فعالیت‌هایی که در جهت ثبت، تعمیق، توسعه و تعمیم مفاهیم آموزشی برنامه‌ی درسی طراحی شده از این قرار است :

ردیف	عنوان فعالیت	شرح فعالیت
۱	برایم بگو	جمع بندی و نتیجه‌گیری درس
۲	ایستگاه فکر	برقراری ارتباط بین مفاهیم ارائه شده و دستیابی به یافته‌های جدید
۳	بررسی کنید	ثبت، توسعه و تعمیم مفاهیم بر اساس مرور اطلاعات
۴	کامل کنید	تکمیل و ثبت اهداف بر اساس دریافت رابطه‌ی بین مفاهیم
۵	ایستگاه خلاقیت	ثبت و تعمیق مطالب آموزش داده شده در قالب اجرای نمایش، خط خوش و نقاشی
۶	گفت و گو کنید	ثبت مفاهیم درس از طریق ارائه نظرات و تجربیات در گروه و مشارکت در جمع بندی
۷	بین و بگو	تعمیق مفاهیم درس با پاسخ به پرسش‌های مطرح شده از طریق تصویرخوانی
۸	بگرد و پیدا کن	ثبت و تعمیق مطالب آموزش داده شده با فعالیت عینی و ملموس
۹	همخوانی کنید	ثبت مفاهیم درس از طریق خواندن شعر به صورت گروهی با آهنگ و لحن مناسب
۱۰	تحقيق کنید	ثبت، توسعه و تعمیم مفاهیم درس با جمع‌آوری اطلاعات از منابع مختلف
۱۱	به کار بیندیم	ثبت، توسعه و تعمیم مفاهیم بر اساس کاربست آموخته‌ها در موقعیت جدید
۱۲	دعا کنید	ثبت و تعمیق مطالب آموزش داده شده با راز و نیاز یا بیان درخواست و احساسات
۱۳	با خانواده	بسط یادگیری و تقویت نگرش دانش‌آموز به مفاهیم دینی، برای بروز رفتار دینی از طریق جست‌وجوی مصداق‌های تازه از مفاهیم، با کمک و هم‌فکری اعضای خانواده

آرزوی گروه قرآن و معارف اسلامی، توفیق روزافزون همکاران عزیز در رشد و پرورش دینی امیدهای آینده‌ی کشور است.  
پایگاه اینترنتی گروه با قرار دادن اخبار، بخشنامه‌ها، نسخه‌های الکترونیکی کتاب‌های درسی، متون کمک‌آموزشی، کتاب‌های راهنمای معلم ... در خدمت شما آموزگاران گرامی است.

گروه تعلیم و تربیت دینی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

<http://qm-dept.talif.sch.ir>

# درس اول

## تنهایی



نظم و هماهنگی که در جهان اطراف ما وجود دارد، نشانه‌ی چیست؟



می‌دانیم همه‌ی نیازهای دانه برای رشد از پیش اندیشیده، و در طبیعت آفریده شده است. غذای دانه از قبل در خاک آماده شده است. باد، ابرها را از بالای دریاهای به سوی مزرعه می‌آورد و آب مورد نیاز دانه را فراهم می‌کند. خورشید نیز نور و گرمای مورد نیاز آن را تأمین می‌کند. هنگامی که دانه در دل خاک جای می‌گیرد و آب بر آن جاری می‌شود، جوانه می‌زند، خاک را با قدرت می‌شکافد و کم کم به سبزه‌ای شادی‌آفرین و باطرافت تبدیل می‌شود. جالب است بدانید فاصله‌ی خورشید و زمین نیز بسیار دقیق و حساب شده است. اگر فاصله‌ی زمین تا خورشید، زیاد بود، گیاهان به خاطر سرما از بین می‌رفتند و اگر این فاصله کم بود از گرمای زیاد می‌سوختند.

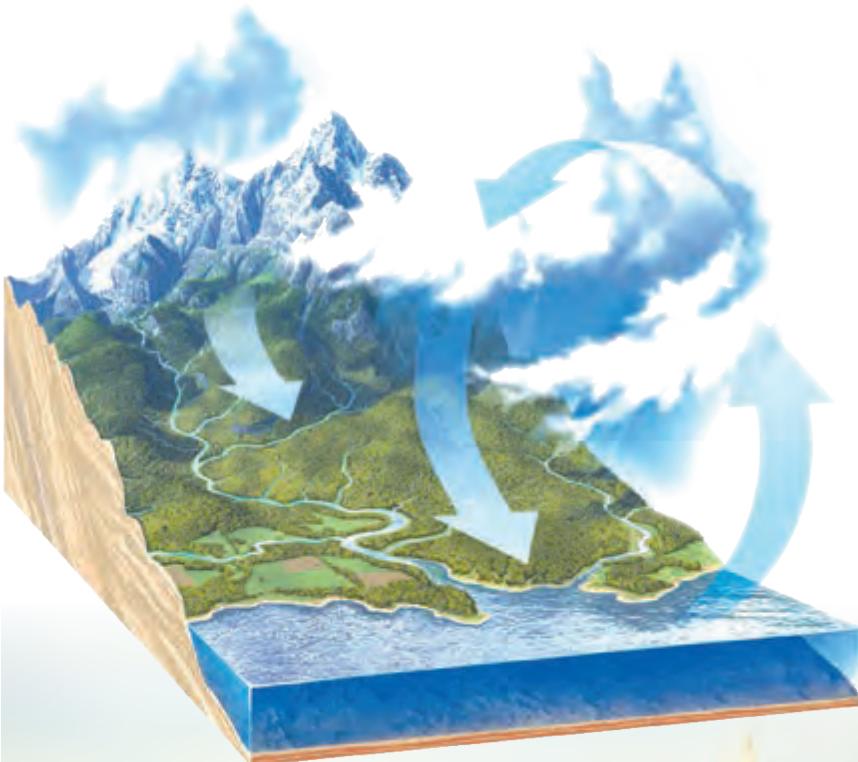
چه هماهنگی شگفت‌انگیزی میان خاک و خورشید و باد و باران برای رشد گیاه وجود دارد! درباره‌ی هریک از پدیده‌های این جهان که فکر کنید، همین هماهنگی و نظم را خواهید دید.  
این نظم و هماهنگی نشانه‌ی چیست؟  
فکر می‌کنید اگر دو یا چند خدا جهان را اداره می‌کرد، این هماهنگی به وجود می‌آمد؟  
فرض کنید دو خدا تصمیم داشتند جهان را اداره کنند! یکی می‌خواست خورشید را از مشرق بیاورد، اما دیگری می‌خواست طلوع خورشید را از مغرب قرار بدهد!  
یکی تصمیم می‌گرفت هر سال ۱۲ ماه داشته باشد و دیگری سه ماه دیگر به آن اضافه می‌کرد!

### ایستگاه فکر



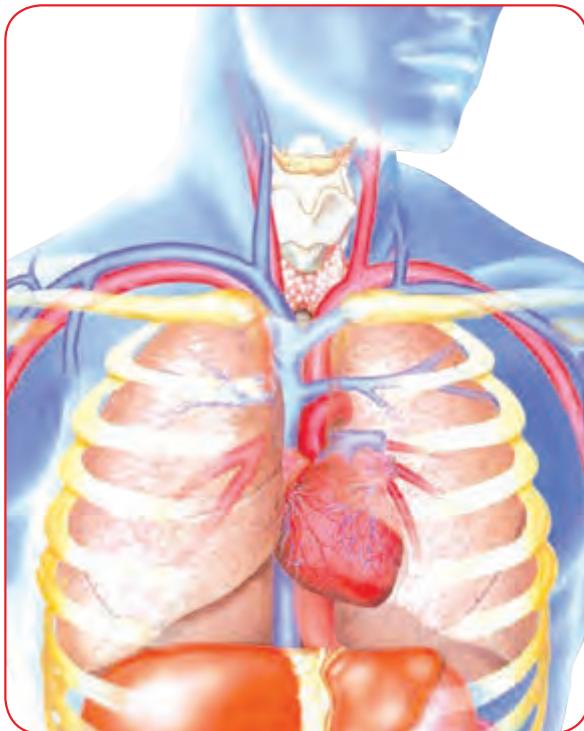
به این تصویر دقت کنید.

چه هماهنگی‌هایی در اجزای آن می‌بینید؟



چه هماهنگی‌های دیگری در طبیعت  
سراخ دارید؟





به ضربان قلب و تپش‌های آن دقّت کنید.  
چه هماهنگی‌هایی میان قلب و دستگاه تنفس  
هست؟

شما چه هماهنگی‌های دیگری در بدن خود  
می‌شناسید؟ مثال بزنید.

از این هماهنگی‌ها چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟



یکی از این موارد را به صورت نمایش خلاق در کلاس بازی کنید؛ در هر کدام چه مشکلاتی پیش می‌آید؟

● یک تیم ورزشی دو سرمربی داشته باشد.

● یک لشکر، دو فرمانده داشته باشد.



این تصویر، شما را به یاد کدام ضرب المثل می‌اندازد؟





با خانواده



متن زیر را بخوانید.

مورچه‌ها قوی‌ترین حیوانات خشکی هستند؛ چرا که می‌توانند چند برابر وزن خود، بار حمل کنند. مطالعه در زندگی مورچه‌ها دانشمندان را به شگفتی و اداشته است. وقتی آنها انبار غذای بعضی از مورچه‌ها را بررسی کردند، با کمال تعجب دیدند آنها دانه‌های جمع‌آوری شده را به طور دقیق و منظم در کنار هم قرار می‌دهند. مورچه‌ها دانه‌های گندم را از وسط به دو نیم می‌کنند تا هنگامی که رطوبت به آنها می‌رسد، سبز نشود؛ ولی دانه‌های خربزه را به چهار قسم تقسیم می‌کنند؛ زیرا می‌دانند که دانه‌ی خربزه (تخم خربزه) اگر به دو نصف تقسیم شود، باز هم قابلیت سبز شدن دارد و به محض تماس با آب، رشد خواهد کرد و لانه‌ی مورچه‌ها را از بین خواهد برد....

چه هماهنگی‌های دیگری در زندگی حیوانات می‌شناسید؟ مثال بزنید.

## درس ۶

# صحیح روز بعد...



بچه‌ها با شوق به بیرون کلاس نگاه می‌کنند.  
معلم می‌گوید: «اگر تا فردا همین طور برف بیارد، می‌توانیم با کمک هم یک آدمبرفی درست کنیم».  
— هورا!!

فریاد شادی بچه‌ها بلند می‌شود.

برف شدّت بیشتری می‌گیرد. بچه‌ها از خوشحالی روی پای خود بند نمی‌شوند.  
زنگ تفریح، وظایف بچه‌ها برای ساختن آدمبرفی، مشخص می‌شود. سهیل از خوشحالی می‌خواهد پر  
درآورد؛ زیرا قرار است او و دو نفر دیگر سر آن را بسازند!



سهیل در راه خانه، مدام به فکر فردا و آدم برفی است.  
— فردا چه روز خوبی است!

نزدیک خانه، دوستان هم محله‌ای را می‌بینند. آنها مشغول بازی هستند.  
خیلی سریع تصمیم می‌گیرد!  
— زود می‌آیم.



ناهارش را نیمه کاره رها می‌کند و از خانه خارج می‌شود.  
مادرش موقع رفتن، به او می‌گوید: «سهیل لباس گرم بپوش!»  
می‌گوید: «هوا خیلی سرد نیست».

— درس‌هایت...?  
— زود برمی‌گردم.

می‌رود و با دوستانش مشغول برف بازی می‌شود.  
او جز بازی به چیز دیگری فکر نمی‌کند.



در خانه احساس می‌کند تنفس می‌لرزد.  
مادر می‌گوید: «لباس‌های خیست را عوض کن!» می‌گوید: «همین الان» ... و مشغول تماشی تلویزیون





می‌شود. برف همچنان می‌بارد. سهیل  
به فکر آدم برفی است.  
—جانمی جان!... فردا چه کیفی می‌کنیم!



سهیل پس از خوردن شام، خسته است  
و می‌خواهد بخوابد. ناگهان یادش  
می‌آید: آه، مسئله‌های ریاضی!... باید  
حلّشان می‌کردم. اماً احساس خستگی  
می‌کند.  
— وای!... باید وسایل فردا را هم آماده  
کنم.



او با بدنه خسته به رختخواب می‌رود.  
احساس می‌کند بدنش کمی داغ است  
و می‌خوابد.



صبح روز بعد...

برایم بگو



صبح روز بعد چه اتفاقی ممکن است بیفتد؟ چرا این طور پیش‌بینی می‌کنید؟

ایستگاه فکر



سهیل چگونه می‌تواند خطاهایش را جبران کند؟

گفت و گو کنید



سهیل تنها زمانی می‌تواند دانش آموز با نشاط و موفقی باشد که ...

کامل کنید



برای اینکه بتوانم برنامه‌ی مناسبی برای زندگی (بازی، عبادت، درس خواندن و ...) خودم داشته باشم لازم است ...

.....

.....

## درس سوم

# مال مردم



### ماجرای اول



شادی تا نگاهش به روان‌نویس قرمز افتاد، چشم‌هایش برق زد.  
- چه جالب! عجب خوش شانسم!  
فوری خم شد؛ آن را برداشت و هیجان‌زده به دوستش گفت:  
«امروز صبح تصمیم داشتم از مغازه خودکار قرمز بخرم، اماً یادم  
رفت؛ در عوض یک روان‌نویس قرمز پیدا کردم!  
چه روان‌نویس قشنگی!»

ستاره گفت: «اماً اینکه مال تو نیست! زود برو این را داخل جعبه‌ی اشیاء  
پیدا شده بگذار تا به دست صاحبش برسد».

شادی روان‌نویس را در کیفیش گذاشت و گفت: «این را که خودم هم می‌دانم. معلوم است که این برای  
صاحبش است. من فقط برای امتحان ریاضی از آن استفاده می‌کنم و بعد از امتحان، فوری روان‌نویس را  
در همان جعبه می‌گذارم».

ستاره گفت: «نمی‌شود!»

شادی ادامه داد: «ای بابا! خیلی سخت‌گیر هستی. من بیشتر از خودکار آبی‌ام استفاده می‌کنم. از این  
روان‌نویس فقط برای خط‌کشی و رسم شکل‌ها استفاده  
می‌کنم تا برگه‌ی امتحانی‌ام قشنگ‌تر شود؛ همین! با  
روان‌نویس، شکل‌ها زیباتر و پررنگ‌تر کشیده  
می‌شود».

ستاره گفت: «وقتی این روان‌نویس مال شما  
نیست، حتی یک خط کوچک هم با آن  
نمی‌توانی بکشی!»



## ماجرای دوم

فریدون که کوچک‌ترین عموی فرهاد است، دیروز به خانه‌ی آنها آمد. پدر و مادر فرهاد رفته بودند بازار.



فریدون به فرهاد گفت:

«فرهاد جان! اگر می‌شود دوربین فیلم‌برداری پدرت را برایم بیاور. فردا با دوستانم می‌خواهیم برویم کوه‌نوردی! می‌خواهم از کوهستان‌های اطراف شهر فیلم بگیرم. دوربینتان خیلی عالی است.»

فرهاد با تعجب گفت: «عموجان! دوربین پدرم مال خودش که نیست؛ دوربین اداره است. پدرم هنگام مأموریت‌های کاری از آن استفاده می‌کند.»

فریدون گفت: « فقط یک روز آن را می‌خواهم. قول می‌دهم به خوبی از آن مراقبت کنم و حتی یک خط هم به آن نیندازم.»

- البته پدرم خودش بهتر می‌داند؛ ولی من مطمئن‌م با با قبول نمی‌کند.

- از کجا می‌دانی؟

- چون روز جشن تولد من با تلفن همراهش فیلم گرفت. وقتی به او گفتم چرا با دوربین فیلم نمی‌گیری؟  
گفت:

از دوربین اداره نباید استفاده‌ی شخصی کرد.



## ماجرای سوم

کنار خیابان پر از صندوق‌های میوه بود. من و جمشید از خیابان رد شدیم تا کمی انگور بخریم. کنار یکی از فروشندگان رفتم و من کیسه‌ی نایلونی را از او گرفتم.

جمشید گوشه‌ای ایستاد و من کنار صندوق‌ها رفتم. همه جور انگور داشت؛ ریز، درشت، سبز، سیاه، قرمز و ...

خوشه‌ای را برداشتم تا داخل کیسه بگذارم؛ با خودم گفتم:  
بهتر است امتحان کنم ببینم شیرین هست یا نه؟

یک دانه داخل دهان گذاشتم؛ شیرین نبود! سراغ صندوقی دیگر رفتم و باز یک دانه دهانم گذاشتم؛ آن هم شیرین نبود. از صندوق انگورهای سیاه هم یک دانه در دهان گذاشتم؛ آن هم شیرین نبود.

به طرف فروشنده رفتم.



- آقا بفرما این نایلوون را بگیر. انگورهایتان شیرین نیست.

فروشنده هم چیزی نگفت. به جمشید گفت: «برویم جای دیگر، اینها شیرین نیست». جمشید گفت: «پولش را دادی؟» تعجب کرد.

- پول چی؟ من که انگور نخریدم! جمشید ادامه داد: «آن چند دانه‌ای که در دهانت گذاشتی چطور؟ باید فروشنده راضی باشد».

برایم بگو

احساس شما از اینکه بینید شخصی بدون اجازه از وسایل دیگری استفاده می‌کند، چیست؟ با او چه برخوردي می‌کنید؟ چرا؟

کامل کنید

مادر مریم فراموش کرده بود ظرف همسایه را به آنها بازگرداند. استفاده از ظرف همسایه برای کارهای آشپزی در منزل .....  
.....

سعید از نانوایی برگشت. نان‌ها را درون سفره گذاشت و دوباره آنها را شمرد. برای بار سوم شمرد. اشتباه نکرده بود. نان‌ها ۱۱ تا بود؛ اماً او فقط پول ۱۰ نان را داده بود. پدر تا این ماجرا را شنید به پرسش گفت:

.....

پارچه‌های بریده‌ی همسایه‌ها، کنار چرخ خیاطی مادر برای دوختن آماده بود. سارا از پارچه‌های اضافی چند تکه برداشت و به بهاره گفت: با اینها برای عروسکم لباس بدوز. بهاره گفت:

امروز پالتوی خود را در مدرسه گم کردم؛ همه جارا گشتم، ولی آن را پیدا نکردم. از اینکه بچه‌ها بشنوند یک کلاس پنجمی لباسش را گم کرده است، خجالت می‌کشیدم. بزرگ‌ترهایم هم ممکن بود از شنیدن ماجرا عصبانی شوند. یک پالتو روی جا لباسی یکی از کلاس‌ها توجهم را به خود جلب کرد. هیچ فرقی با پالتوی من نداشت ولی مطمئن نبودم مال من باشد،

### بین و بگو



کدام یک جزء اموال عمومی است؟ چرا؟



بهترین راه‌های استفاده از هر یک از این اموال عمومی چیست؟  
اگر هر یک از اینها جزء اموال شخصی شما یا خانواده‌تان باشد از آنها چگونه استفاده می‌کنید؟



«کم فروشی» به چه معناست؟  
کم فروشی با موضوع درس چه ارتباطی دارد؟



## درس هشتم

### دوانامه



فرشید با دقّت به حرف‌های آقامعلم گوش می‌داد. فرهاد از انتهای کلاس با خشم به او زل زده بود و زیر لب غُرُغر می‌کرد:

حالا دوچرخه‌ی مرا می‌اندازی! حسابت را می‌رسم!

درس تمام شد. فرهاد برگه‌ای از دفترش کند و روی آن نوشت:

«فکر نمی‌کردم این قدر حسود و کینه‌ای باشی و چشم دیدن دوچرخه‌ام را نداشته باشی...»

وحید که کنار فرهاد نشسته بود تا چشمش به برگه افتاد با تعجب گفت: «منظورت چه کسی است؟

«همین فرشید؟!»

فرهاد گفت: «هنوز او را نشناخته‌ای. به قیافه‌اش نگاه نکن، خیلی حسود است. امروز صبح که می‌خواست دوچرخه‌اش را کنار دیوار بگذارد، دوچرخه‌ی مرا پرت کرد روی زمین!»

همین که زنگ تفریح را زدند، فرهاد برگه را جلوی فرشید انداخت و گفت: «حالا خوب است دوچرخه‌ات مال خودت نیست! مال پسر عمومیت است. خودش دوچرخه‌ی نو خریده و این را بخشیده به تو!»

فرهاد با اخم به سوی در کلاس رفت؛ بعد سرش را برگرداند و گفت: «حالا نوبت دوچرخه‌ات است!»

فرشید سرش را پایین انداخت و چیزی نگفت. بچه‌ها یکی از کلاس بیرون رفتند. فرشید تنها و غمگین، برگه را باز کرد و خواند؛ دلش گرفت؛ نزدیک بود گریه‌اش بگیرد؛ کنار پنجره ایستاد؛ چشمش به فرهاد افتاد که با خشم به طرف دوچرخه‌ی او می‌رفت.... سر جایش نشست؛ چند لحظه به فکر فرو رفت؛ برگه‌ای برداشت و چند جمله روی آن نوشت؛ زنگ آخر بالبخند به طرف فرهاد رفت و برگه را به او داد. فرهاد با خشم برگه را مچاله کرد و دور انداخت.

وحید خنده‌اش گرفت و گفت: «ای بابا! اول بخوان بعد دور بینداز!»  
وحید برگه را در کیف فرهاد گذاشت.

فرهاد بالبخند تمسخر آمیزی زد و گفت: «می‌اندازمش دور!»  
فرهاد یادش رفت برگه را دور بیندازد. آخر شب، هنگامی که می‌خواست کیفش را آماده کند، برگه را دید؛ با اخم آن را برداشت.  
- حتماً چیزهایی نوشته تا جوابم را بدهد. برگه را با

بی‌میلی باز کرد:

«به نام خدا. فرهاد جان سلام! خیلی بیخشید  
دوچرخه‌ات را انداختم. باور کن دست  
خودم نبود. دیر به مدرسه رسیده بودم و  
می‌خواستم سریع به کلاس بیایم. پایم به  
جک دوچرخه‌ات گیر کرد و افتاد. همین!



اگر دوچرخه‌ات آسیب دیده خسارت‌ش را می‌دهم. باور کن من، تو را دوست دارم. چند روز پیش دو تا از بچه‌های کلاس می‌خواستند باد دوچرخه‌ات را خالی کنند تا تو را اذیت کنند؛ اما من نگذاشتم. راستی یادت هست روز اول مدرسه، نصف میوهات را به من دادی. پسر، تو خیلی مهربانی!». فرهاد مات و مبهوت به متن نامه نگاه می‌کرد؛ آهی کشید و به پنجره چشم دوخت.

.....<<<>>.....

فرشید در حیاط قدم می‌زد.

فرهاد با چشم‌هایی سرشار از شرم، نگاهی به او انداخت؛ نمی‌دانست چه کار کند؛ به طرف فرشید برود یا خود را قایم کند تا نگاه فرشید به او نیفتد. با صدای بلند فرشید را صدا زد و به طرف او دوید....



برایم بگو

هریک از این کارها در کدام رفتار شخصیت‌های داستان دیده می‌شود؟

بدگوبی

تهمت

این کارهای زشت، چه نتایجی می‌تواند به دنبال داشته باشد؟

.....

.....

بررسی کنید



با توجه به متن درس، با همکاری دوستانتان مشخص کنید.

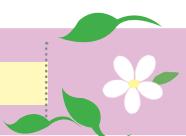
- چه کسانی رفتار شایسته داشتند؟
- در رفتار هر یک از شخصیت‌های داستان چه رفتارهای شایسته‌ای دیده می‌شود؟
- چه کسانی مرتكب خطأ شدند؟
- در رفتار هر یک از شخصیت‌های داستان چه خطاهایی دیده می‌شود؟

گفت و گو کنید



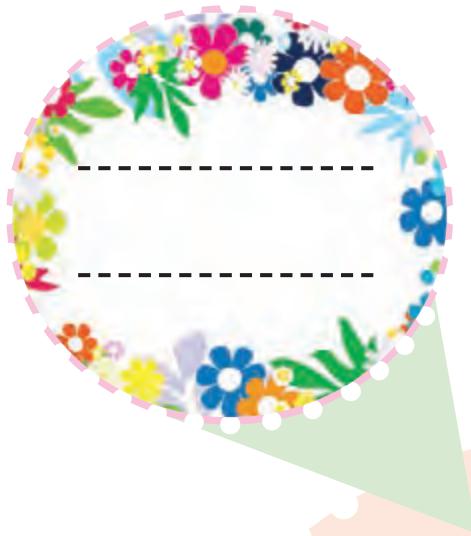
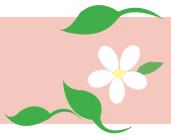
به نظر شما بهترین روش برخورد با کسی که پیش ما از دیگران بدگویی می‌کند، چیست؟

ایستگاه فکر



اگر کسی لقب زشتی به من نسبت دهد، .....

اگر عیب یا اشتباهی در رفتار یکی از دوستانم باشد، .....



دوست دارم زبان من دیگران را اذیت نکند؛

بنابراین ...



چه کارهایی را خدا نمی‌پسندد؟  
آنها را رنگ آمیزی کنید.

جواب سلام دادن	ناشکر بودن	احترام به دیگران	سخن خوب گفتن	دعوا کردن با دیگران	شکرگزار بودن		تهمت زدن
	نم و خوب سخن گفتن	سلام کردن			راست گویی		
بد رفتاری با پدر و مادر	پرخاش نکردن به دیگران	دبال عیب دیگران بودن و عیب جویی کردن	با ادب سخن گفتن	طعنہ زدن	با ادب بودن	سخن یهوده گفتن	دعا برای دیگران
	تشویق کردن ظالم	حمایت از مظلوم		دروغ گفتن	عصبانی نشدن		
خبرچینی نکردن		عیب جویی نکردن		القاب زشت به کار بردن	تشکر از دیگران	مسخره کردن	خبرچینی کردن

در مورد کلمه‌ی مشاهده شده شعر یا ضربالمثل یا داستانی را برای دوستانتان بیان کنید.

### ایستگاه خلاقیت

اگر من به جای فرهاد بودم....

اگر من به جای وحید بودم....

اگر شما به جای یکی از دو شخصیت داستان (فرهاد یا وحید) بودید، چه می‌کردید؟

پاسخ خود را به صورت نمایش خلاق در کلاس بازی کنید.

# دَسْ پَحْم کوچک‌های بزرگ!



چشم‌هایم رو به ستاره‌ها بود و سرم روی بالش.

کم کم پلک‌هایم از بال زدن دست کشیدند!

در همین لحظه، صدایی ظریف سکوت شب را شکست...

چِک چِک چِک ....

از جا بلند شدم و به طرف آشپزخانه رفتم. از شیر ظرف‌شویی آب می‌چکید.

آن را محکم بستم؛ اما باز چَکه می‌کرد. مادرم آمد. او نیز هر چه تلاش کرد، سودی نداشت!

گفت: «فردا که مغازه‌ها باز شد، تعمیرش می‌کنیم؛ سپس سطل بزرگی زیر شیر آب گذاشت تا آب هدر نرود.»

صبح، وقتی کنار شیر آب آمدم، دیدم بیشتر از نصف سطل پر شده بود!

مادرم آب سطل را داخل آب پاش ریخت تا روی گل‌ها بپاشد؛ با لبخند نگاهم کرد:

«قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود!»

اگر این سطل نبود چه می‌شد؟

حدود پنج لیتر آب، هدر می‌رفت.

البته این آبی است که در شش ساعت جمع شده است؛ اگر یک شبانه‌روز چَکه کند، می‌شود

بیست لیتر و اگر کوتاهی کنیم و مثلًا تا پنج روز شیر را تعمیر نکنیم، می‌شود صد لیتر!

اگر در شهر بزرگ ما فقط شیر آب هزار خانه خراب باشد و آنرا تعمیر نکنند، چقدر می‌شود؟

- صد هزار لیتر!

تازه این برای یک شهر است! اگر فقط ده شهر از کشور

بزرگمان را در نظر بگیریم چقدر می‌شود؟

- یک میلیون لیتر!!

.....<<<>>>.....



خواهرم سفره را جمع کرد. یک تکه نان اضافه آمده بود؛ آن را داخل کیسه‌ای که نان خشک در آن بود، گذاشت. به او گفتمن: «تا حالا حساب کرده‌ای چقدر می‌شود؟» با تعجب به من نگاه کرد: «منظورت چیست؟!»

- اگر هر خانه‌ای هر روز فقط به اندازه‌ی یک سوم نان دور بریزد، هر سه روز می‌شود یک نان و در ماه، ده نان و در سال، صد و بیست نان!

اگر هزار خانه این کار را بکنند، می‌شود صد و بیست هزار نان؛ این برای یک شهر!  
اگر فقط پنجاه شهر از کشورمان را حساب کنیم، چقدر می‌شود?  
شش میلیون نان!

هر سال شش میلیون نان دور ریخته می‌شود!!  
آبی که برای تولید نان‌ها استفاده شده است و در این هنگام به هدر می‌رود، بماند!



چشم هایم را باز کردم.  
با اینکه حسابی خوابیده بودم، حوصله نداشتمن از رختخواب برخیزم؛ ساعت را نگاه کردم.  
بعد غلتی زدم و به تابلوی نقاشی خیره شدم!  
چند دقیقه بعد غلتی به سوی پنجره .....!  
سپس، خوابیدن به پشت و تماشای سقف.....!  
دوباره نگاهی به ساعت، نیم ساعت گذشته بود!  
مادرم آمد و صدا زد: «سهیل جان! بلند شو!»  
- بیدارم! نیم ساعت است بیدار شده‌ام!  
مادرم لبخندی زد و گفت:  
«تا حالا حساب کرده‌ای چقدر می‌شود؟»  
- چه حسابی؟! منظورتان چیست؟!  
- فکر کرده‌ای که اگر هر روز، نیم ساعت در رختخواب غلت بخوری وقت خود را تلف کنی، چه می‌شود؟!



قطره‌های آب! تکه‌های نان! لحظه‌های عمر! ...  
کوچک‌هایی که بزرگ هستند!  
و گاهی خیلی بزرگ!  
فکرش را هم نکرده بودم که این چیزهای کوچک ...

## برایم بگو

چه نمونه‌های دیگری از این کوچک‌های بزرگ سراغ دارید؟

## گفت و گو کنید

با گفت و گو در گروه و کمک آموزگار، نمونه‌هایی از اسراف را در مدرسه‌ی خود فهرست، و راه حل‌های جلوگیری از آنها را پیشنهاد کنید.

راه حل پیشنهادی	نمونه‌هایی از اسراف در مدرسه	شماره
		۱
		۲
		۳
		۴

## ایستگاه فکر

با توجه به جمله‌ی زیر در هریک از این موارد، اسراف چگونه روی می‌دهد؟

اسراف نکردن یعنی درست مصرف کردن و درست  
صرف کردن یعنی به جا و به اندازه مصرف کردن

وضو و غسل

بازی‌های رایانه‌ای

تماشای تلویزیون

اسراف در هر کدام چه نتایجی را به دنبال خواهد داشت؟



از این تصویرها چه برداشت‌هایی دارید؟



در هریک از موارد زیر چگونه باید عمل کنیم؟



روز جمعه است و دوست دارم ساعت‌ها بازی کنم...



تعطیلات تابستان است و می‌خواهم همه‌ی برنامه‌های تلویزیون را تماشا کنم...



مدادم کوچک شده است ولی هنوز در دستم جا می‌شود؛ دوست دارم از مداد جدیدی استفاده کنم که پدرم برایم خریده است ...



با خانواده

فهرستی از مواردی را که در خانه‌ی شما از اسراف جلوگیری می‌شود با کمک اعضای خانواده تهیه کنید و در کلاس بخوانید.

۱

۲

۳

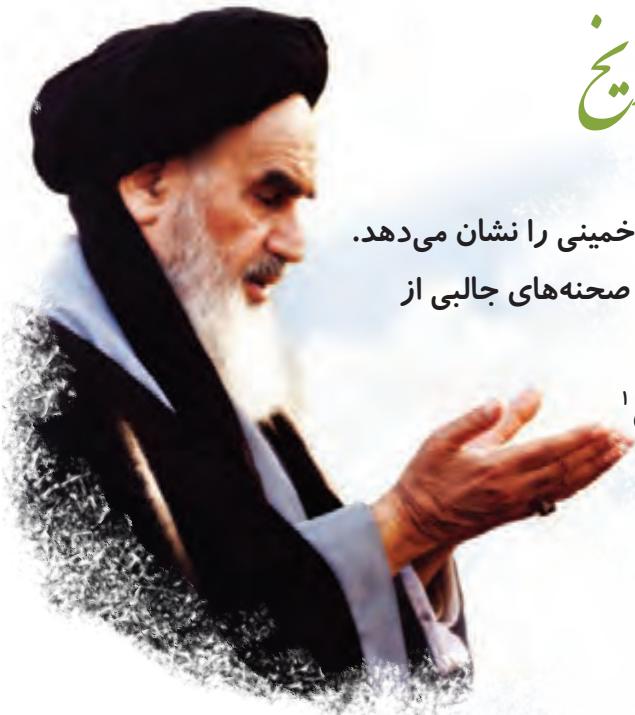
دششم

## بزرگ مردم تاریخ



تلویزیون یکی یکی، عکس‌ها و فیلم‌هایی از زندگی امام خمینی را نشان می‌دهد.  
هر سال همین که به نیمه‌ی خرداد ماه نزدیک می‌شویم، صحنه‌های جالبی از  
زندگی امام خمینی نمایش داده می‌شود.

میلیون‌ها نفر با چشم‌های اشک‌بار، امام خمینی را تشییع<sup>۱</sup>  
می‌کنند و یک صدا فریاد می‌زنند:  
عزاعزاست امروز، روز عزاست امروز  
Хمینی بت شکن، پیش خداست امروز



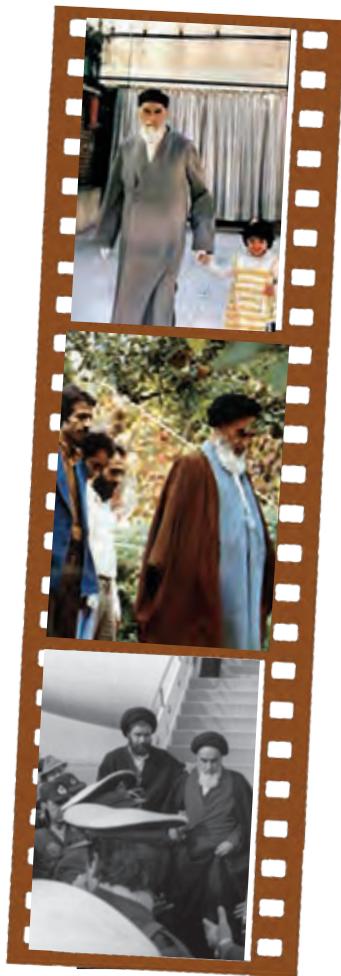
از پدرم می‌پرسم: «چرا مردم این‌قدر امام خمینی را دوست دارند؟ مگر امام خمینی چه کرده بود؟»  
پدرم، که غرق تماشای چهره‌ی امام است، چند لحظه مکث می‌کند؛ نگاهش را از تلویزیون برمی‌دارد و می‌گوید: «سؤال جالب و دقیقی پرسیدی!

فرزندم! سال‌های قبل از انقلاب اسلامی، سال‌های سخت و غم انگیزی بود.

با این همه منابع نفتی و گازی و ثروت‌های بی‌شمار خدادادی که سرزمین عزیzman دارد، کشوری فقیر و محروم بودیم.

قدرت‌های بزرگ و زورگو ثروت ما را می‌برند و به دانشمندان ما اجازه‌ی پیشرفت علمی نمی‌دادند.

از پدرم پرسیدم: «پیشرفت علمی به نفع کشور و



۱- تشییع: همراهی افراد با جنازه از یک مکان تا محل دفن آن

همه‌ی مردم است؛ چرا شاه جلوی آن را می‌گرفت؟»

پدرم سرش را تکان داد و گفت:

«شاه و مزدورانش همیشه می‌گفتند ایرانی‌ها توانایی انجام دادن کارهای بزرگ را ندارند و نمی‌توانند مستقل باشند. ما همیشه باید به قدرت‌ها وابسته باشیم! شاه خیانتکار همواره از آمریکا و قدرت‌های جهانی دستور می‌گرفت و استقلال ما به ضرر آن قدرت‌ها بود.»

در این هنگام تلویزیون، تصاویری از سخنرانی امام برای جمعیت باشکوه مردم را نشان می‌داد.  
پدرم به صفحه‌ی تلویزیون و سپس به من نگاه کرد و ادامه داد:

«شاه حتی اجازه نمی‌داد دستورات دینی در جامعه اجرا شود؛ کتاب‌ها و نشریات دینی مفید بسیار کم منتشر می‌شد.

در رادیو و تلویزیون از دین و آموزه‌های دینی خبری نبود و به عالمان بزرگ دینی اجازه‌ی حضور در این مراکز را نمی‌دادند. برنامه‌هایی که آگاهی مردم را افزایش می‌داد، ممنوع بود.  
به ارزش‌های دینی توجهی نمی‌شد و به جای معرفی ارزش‌های اخلاقی، فساد تبلیغ می‌شد.

آنها که دلشان برای دین و کشور می‌سوخت از ته دل آرزو می‌کردند ای کاش فردی پیدا می‌شد که با الگوگرفتن از پیامبران عزیز، رهبری آنان را بر عهده گیرد و حکومت ظالم را سرنگون کند.  
سال هزار و سیصد و چهل و دو بود که عالمی بزرگ و دلیر با یاری خدا و حمایت مردم به پا خاست و پرچم قیام را بر دوش نهاد؛ نامش روح الله خمینی بود.

او بسیار با ایمان، آگاه و شجاع بود و از شاه و ابرقدرت‌های جهان ترسی نداشت.  
مردم ایران به ندای امام پاسخ دادند و همه‌ی قشراهای جامعه مخصوصاً جوانان چون رودی خروشان به یاری او آمدند.

امام خمینی پس از پانزده سال مبارزه، با سرنگون کردن حکومت شاه، بهار ایمان، عزت، آزادی و آزادگی را به ایران و ایرانیان هدیه داد.

برای همین است که در روزهای پر شور انقلاب یک صدا فریاد می‌زدیم:

**بت‌شکنی خمینی**

**«روح منی خمینی»**

برایم بگو

امام خمینی (ره) چه کارهایی انجام داده‌اند که نشان دهنده‌ی الگوگرفتن ایشان از پیامبران است؟

## گفت و گو کنید

جمله‌ای از امام خمینی (ره) در ابتدای کتاب درسی آمده است؛ آن را اینجا بنویسید. چگونه می‌توانیم به این سفارش امام عمل کنیم؟

## بررسی کنید



امام همیشه به من می‌گفتند: در ساعت تفریح، درس نخوانید و در ساعت درس خواندن، تفریح نکنید؛ هر کدام در جای خود. ایشان گفتند: از زمان کودکی یاد ندارم که هیچ وقت ساعت این دو را با هم عوض کرده باشم.

امام ورزش را دوست داشت؛ ولی رشته‌ی ورزشی خاصی را ترجیح نمی‌داد؛ از کودکی تمرین‌های ورزشی را انجام می‌داد. امام تا اواخر عمر خود روزی یک ساعت و نیم پیاده‌روی می‌کرد و حرکت‌های ورزشی را به راحتی انجام می‌داد و مرتب حرکاتی را که پزشکان تجویز کرده بودند انجام می‌داد.

هر یک از این خاطره‌ها به کدام ویژگی امام اشاره می‌کند؟

کدام یک از این ویژگی‌ها را بیشتر دوست دارید؟ چرا؟



با توجه به این سخن از مقام معظم رهبری،  
چرا مردم رهبری امام خمینی (ره) را پذیرفتند؟

مقام معظم رهبری:

«عشق په امام مُحْمَّدِي،  
عشق په همه‌ی مُحْبِّي هاست.»



## درس هفتم

# بهمن، بهمنیه بهار



هر روز که می‌گذرد، هیجان بچه‌ها بیشتر می‌شود؛ مخصوصاً من که قرار است امسال خبرنگار باشم! دو روز دیگر، بیست و دوم بهمن ماه است. آقای شکوهی، معلم ما که در محله‌ی ما زندگی می‌کند، بچه‌های محله را تشویق کرده است تا در روز راهپیمایی، یک گروه مخصوص راه بیندازند. چند روز پیش با راهنمایی ایشان تقسیم کار کردیم. هر کس کاری را بر عهده گرفت. حمید گفت: «من شعار می‌دهم؛ شاید خودم هم چند شعار بسازم!» من گفتم: «من خبرنگار می‌شوم؛ عاشق خبرنگاری‌ام!» سعید گفت: «من دوربینم را می‌آورم و عکس می‌اندازم.» بهرام گفت: «من هم عکس قهرمانان را می‌آورم و بین مردم پخش می‌کنم.» همه با تعجب نگاهش کردیم: «کدام قهرمانان؟» – قهرمانان شهید انقلاب! بهترین یاران امام خمینی (ره) که در پیروزی انقلاب نقش بسیار مهمی داشتند. بیست و دوم بهمن فرصت خوبی است برای معرفی قهرمانان انقلاب!



ساعت نه صبح، روز بیست و دوم بهمن است؛ آسمان، ابری و هوا بسیار سرد است. سریع، خودم را به محل تجمع می‌رسانم. آقای شکوهی و بیشتر بچه‌ها آمده‌اند. مردم محله هم کم جمیع می‌شوند. طنین اولین شعار در کوچه می‌پیچد: بنیان‌گذار نهضت، روح الله روح الله بیست و دو بهمن ماه، یوم الله یوم الله





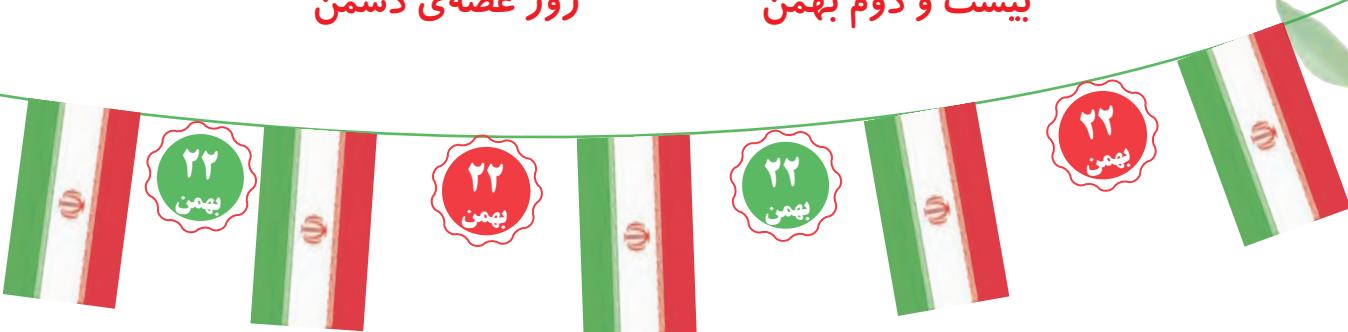
حرکت می‌کنیم و به سوی میدان مرکزی شهر وارد مسیر راهپیمایی می‌شویم. خیلی از مردم تا ما را می‌بینند با لبخند برایمان دست تکان می‌دهند.

بعضی‌ها هم کنار ما می‌آیند و همراه ما شعار می‌دهند؛ چه صحنه‌ی جالبی! مسلمانان، مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان همه همدل و همزن حضور دارند.

حمید که حسابی هیجان‌زده شده است با فریادهای بلندتری شعار می‌دهد:

روز شادی میهن  
روز غصه‌ی دشمن

بیست و دوم بهمن  
بیست و دوم بهمن



بهرام به سرعت عکس‌ها را میان مردم پخش می‌کند؛ تصاویری از شهید بهشتی، شهید رجایی، شهید باهنر، شهید مطهری، شهدای هسته‌ای و ... .

اطراف مسیر راهپیمایی پر است از غرفه‌ها و نمایشگاه‌های گوناگون! نمایشگاهی از روزنامه‌های سال ۵۷ برپا شده است و مردم خصوصاً جوان‌ترها که آن روزها نبودند، با اشتیاق فراوانی خبرها را می‌خوانند. سردرِ مغازه‌ها و خانه‌ها با انواع کاغذهای رنگی، پرچم‌های بزرگ و کوچک، شعارها و تصاویری از شهیدان انقلاب آذین‌بندی شده است. صدای سرودهای گوناگون انقلابی از غرفه‌ها و نمایشگاه‌ها در فضای پیچیده است. سور و شادی فراوانی همه‌جا را پر کرده است.

من هم میکروفون را به دست می‌گیرم و کارم را شروع می‌کنم. سعید با دوربینش با من همراه می‌شود. از پسری که هم‌سنّ خودم است، می‌پرسم: «امروز چه روزی است؟»

با دست به جمعیت عظیمی که یک‌صدا شعارهای حماسی می‌دهند، اشاره می‌کند:

«روزِ اعلام دشمنی با دولت‌های زورگو و ستمگر و مبارزه با امریکا و اسرائیل!»

پیرمردی بالبهای خندان عکس بزرگی از رهبر را به دست گرفته است؛ به او نزدیک می‌شوم و از علت لبخندش سؤال می‌کنم.

می‌گوید: «با دیدن این همه سور، حماسه، هیجان، حضور در صحنه و همدلی، به یاد همبستگی و اتحاد مردم در بهمن ۱۳۵۷ افتادم».

کم کم مسیر خیلی شلوغ می‌شود. یک بالگرد از بالای جمعیت عبور می‌کند و به سوی میدان مرکزی شهر پرواز می‌کند. سه چتر باز از آن بیرون می‌پرند؛ چترهای خود را باز می‌کنند و در میدان فرود می‌آیند. خیلی‌ها با شوق و هیجان به آنها چشم دوخته‌اند.

جانبازی که روی صندلی چرخ‌دار نشسته است و به سختی حرکت می‌کند، توجه‌هم را به خود جلب می‌کند؛ به طرفش می‌روم و می‌پرسم: «با این وضعیت دشوار، چرا به راهپیمایی آمده‌اید؟» - برای اعلام آمادگی؛ تا به همه‌ی جهان اعلام کنیم همیشه گوش به فرمان رهبر در صحنه حاضریم.

به خانمی که کالسکه‌ی کودکش را حرکت می‌دهد، می‌گوییم: «در این هوای سرد زمستانی چرا به اینجا آمده‌اید؟»

دستش را روی قلبش می‌گذارد:  
«چون انقلاب در قلب ماست!»

مادری که قاب عکس شهیدش را در دست دارد، تا مرا می‌بیند به سویم می‌آید و می‌گوید: «پسرم را به دین و انقلاب تقدیم کردم و خدا را شکر که امروز میلیون‌ها جوان مؤمن و پر تلاش، راهش را ادامه می‌دهند.»



با بچه‌های محله در کلاس نشسته‌ایم. سعید با خوشحالی مجله‌ای را می‌آورد و عکسی را به ما نشان می‌دهد:

«این عکس، مقام اول مسابقه‌ی «تصویر حماسه» را به دست آوردم!»

همگی به عکس خیره می‌شویم: جانبازی که روی صندلی چرخ‌دار نشسته است، دست کودکی را که در کالسکه نشسته، به دست گرفته و هر دو دست در دست هم، لبخند زنان به دوربین نگاه می‌کنند.

آنچه در این تصویر می‌بینید با پیروزی انقلاب اسلامی ایران چه ارتباطی دارد؟



این شعر را بخوانید:

ما برای آنکه ایران گوهری تابان شود،  
خون دلها خورده‌ایم  
ما برای جاودانه ماندن این عشق پاک،  
رنج دوران برده‌ایم

با توجه به محتوای درس، چه کسانی برای پیروزی و حفظ انقلاب اسلامی ایران، رنج و زحمت  
بسیاری کشیده‌اند؟



این قهرمانان در پیروزی انقلاب اسلامی ایران نقش مهم داشتند. درباره‌ی یکی از آنها و نقش او در انقلاب، تحقیق کنید و به کلاس گزارش دهید.



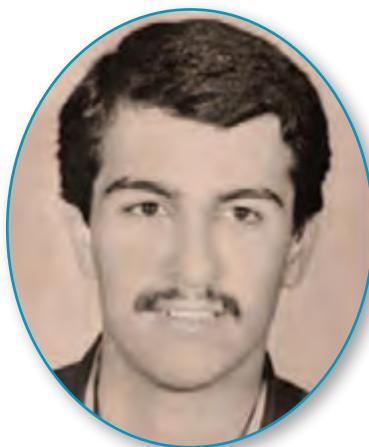
شهید مرتضی مطهری



شهید سید محمدحسین بهشتی



شهید محمدعلی رجایی



شهید مگرديچ طوماسيان



شهید حمید نهاوندی



## روز خوب پیروزی

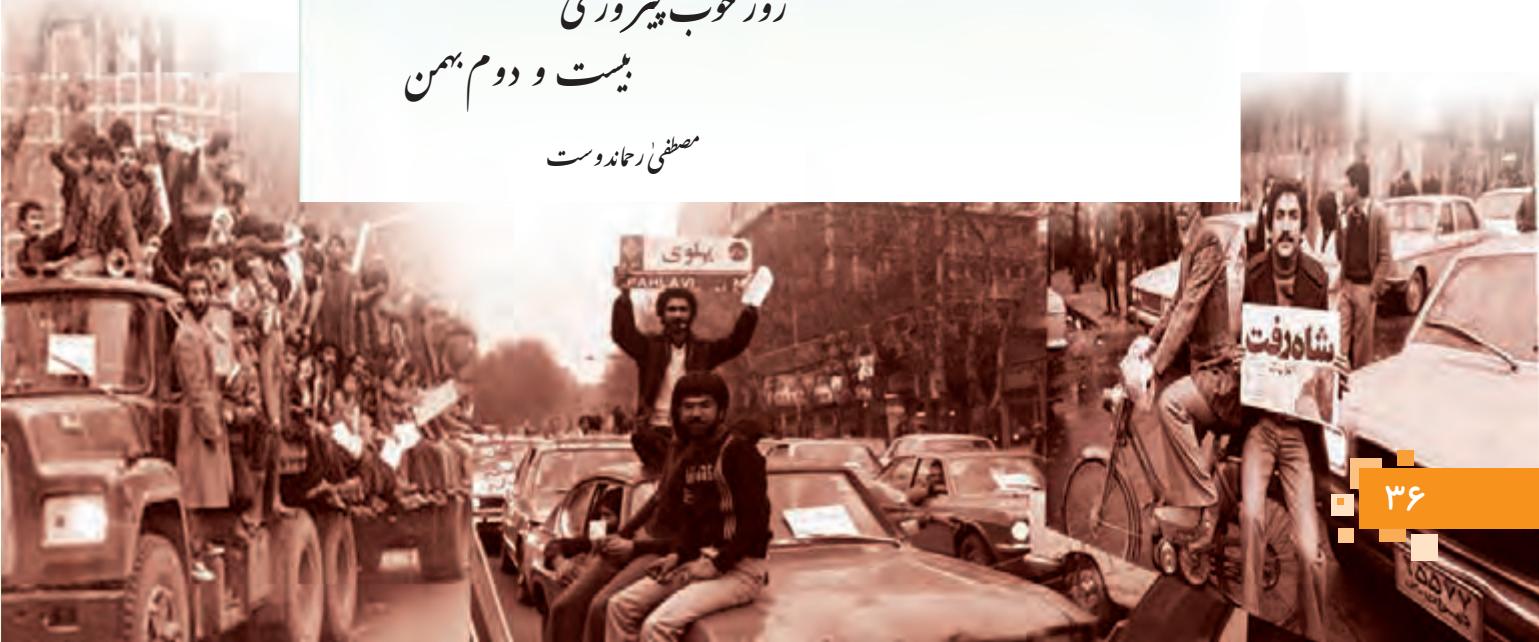
مثل غنچه بود آن روز  
غنچه‌ای که رویده  
در هوا می‌بمن ماه  
بر درخت نشکنید

مثل آب بود آن روز  
آب چشم‌ای شیرین  
چشم‌ای که می‌پند  
مرد تنه‌ای غلین

گرچه در زمان بود  
چون بهار بود آن روز  
سرزمین ما ایران  
لاله زار بود آن روز

روز خنده‌ی ما بود  
روز گریه‌ی دشمن  
روز خوب پیروزی  
بیست و دوم بهمن

مصطفی رحمند و ست





تلاش و رشادت نوجوانان سال ۱۳۵۷ در کنار بزرگ‌ترها باعث تولّد انقلاب شد. نقش بچه‌های امروز در حفظ این انقلاب چیست؟

ایستگاه خلاقیت

اگر قرار باشد در مدرسه‌ی شما جشنی به مناسبت دهه‌ی فجر برپا شود، برای برگزاری آن، چه پیشنهادهایی دارید و خود چه نقشی در آن به‌عهده می‌گیرید.  
با معلم خود مشورت کنید.

پیشنهادهای گروه ما برای برگزاری جشن:

.....—۱

.....—۲

.....—۳

نقش من:

با خانواده



از بزرگ‌ترهای خود سؤال کنید چه شعارهایی را از راهپیمایی سال ۵۷ به یاد دارند. چند نمونه را در کلاس ارائه کنید.

## درس ششم



# روزنامه‌های دیواری

آقای وحیدی، بچه‌های کلاس را به هشت گروه سه نفره تقسیم کرد و گفت: قرار است به مناسبت دهه‌ی فجر، یک مسابقه‌ی روزنامه‌دیواری بین مدارس برگزار شود. هر گروه یک روزنامه دیواری با مطالب گوناگون علمی، تاریخی، شعر، داستان، چیستان؛ همراه با عکس و نقاشی تهیه کند. هر روزنامه‌ای که مطالبش متنوع‌تر باشد، امتیاز بیشتری می‌گیرد. کادربندی و صفحه آرایی، نام زیبا، خط زیبا و عکس‌های جذاب هر کدام امتیاز دارد. روزنامه‌ها را در راهروی مدرسه نصب می‌کنیم و بهترین آنها برای مسابقه‌ی بین مدارس انتخاب می‌شود. سه هفته هم فرصت دارید. سپس آقای وحیدی نماینده‌ی هر گروه را تعیین کرد.

.....<<<>>>.....

### هفته‌ی اول؛ صبح شنبه

سینا و فرید به سراغ نادر آمدند و با لبخند گفتند: «سلام آقای رئیس! از کی شروع کنیم؟» - چقدر عجله دارید! سه هفته فرصت داریم. نظرتان چیست که فعلًاً برویم فوتbal! سینا و فرید لبخند زنان به هم نگاه کردند: - راست گفتی جناب رئیس؛ حالا خیلی زود است! هفته‌ی اول خیلی زود به پایان رسید.

### هفته‌ی دوم

نادر، سینا و فرید کنار هم جمع شده بودند. صحبت از کارهای روزنامه دیواری به میان آمد. سینا گفت: «توانایی ما برای جمع‌آوری مطالب زیاد است؛ فعلًاً لازم نیست عجله کنیم.» نادر ادامه داد: «درست است. هنوز وقت داریم. تا آقا نادر نماینده‌ی گروه است، غمی نداشته باشید.» فرید هم به نشانه‌ی تأیید سر خود را تکان داد و گفت: «درست است؛ روزنامه دیواری ما حتماً اول می‌شود!»

گروه‌ها حسابی سرگرم تهیه‌ی روزنامه بودند. مطالعه‌ی گروهی، مشورت، خرید وسایل، تهیه‌ی عکس، رفتن به کتابخانه‌ی مدرسه و محله و ...؛ اما گروه نادر و دوستانش مرتب امروز و فردا می‌کردند! هفته‌ی دوم هم خیلی زود به پایان رسید.

.....<<<>>>.....



## هفته‌ی سوم

سینا و فرید به سراغ نادر آمدند. نادر گفت: «بچه‌ها! فکر جالبی به ذهنم رسیده است. خواهرم پارسال یک روزنامه دیواری تهیه کرد و اوّل شد. من هم از روی آن می‌نویسم! قول می‌دهم اوّل بشویم!» فرید، که حسابی ذوق‌زده شده بود، گفت: «عجب نقشه‌ی جالبی! آخر هفته فرصت خوبی برای عملی کردن نقشه‌ی ما است.»



## هفته‌ی سوم؛ صبح جمعه

نادر با خوشحالی به خواهرش گفت: «سمیرا! روزنامه دیواری‌ات کجاست؟»

- خانم معلم از من خواست آن را دوباره به مدرسه ببرم تا در نمایشگاه مدرسه نصب شود.

نادر تا این را شنید، رنگش پرید و هاج و اجاج شد! سریع به سینا و فرید زنگ زد:

- بچه‌ها! نقشه‌مان خراب شد. زود به خانه‌ی ما بیایید تا فکری کنیم و روزنامه را درست کنیم.

هر سه نگران و پریشان دور هم جمع شدند؛ نه مطلبی داشتند؛ نه داستان و شعری و نه عکسی!

نمی‌دانستند از کجا شروع کنند!

چند تا کتاب و مجله‌ی قدیمی کنارشان گذاشتند؛ تند تند ورق می‌زدند و می‌خوانندند.

کم کم غروب از راه رسید.

سینا و فرید گفتند: «دیر شده ما باید برویم!»

سه دوست، ناراحت و نگران از آنچه فردا پیش می‌آمد، با یکدیگر خداحافظی کردند.

نادر تا نیمه شب بیدار ماند و با چشم‌های خسته و فکر پریشان، روزنامه دیواری را پر کرد.

چند بار اشتباه نوشت و خط زد و ... .



## روز مسابقه؛ صبح شنبه

هر گروهی با شور و هیجان روزنامه‌اش را باز کرده بود تا بقیه‌ی گروه‌ها ببینند.

چه روزنامه‌هایی! پر از مطالب گوناگون و خواندنی با عکس‌ها و نقش‌های جذاب و رنگارنگ!

چه نام‌های زیبایی برای روزنامه‌هایشان انتخاب کرده بودند: گلبرگ، باغ دانش، پنجره، ... طراوت و شادمانی در چهره‌ی بچه‌ها موج می‌زد.

نادر گوشی حیاط ایستاده، و روزنامه‌اش را محکم گرفته بود تا باز نشود!

فرید و سینا کنار او رفتند.

- سلام! چی شد؟! چه کار کردی؟

نادر سرش را پایین انداخت و روزنامه را به بچه‌ها داد. بچه‌ها تا روزنامه را دیدند مانند نادر ناراحت و خجالت‌زده شدند.

- این چیه؟! چقدر بد خط و خط خطی! نه اسمی، نه طرحی، نه عکسی! نه نقش و نگاری!

- چه کسی حاضر است این را بخواند؟ آبرویمان پیش معلم و دوستانمان می‌رود.

- ای کاش به حرف تو گوش نمی‌کردیم!

- ای کاش این قدر کار را عقب نمی‌انداختیم!

نادر که تا آن موقع ساكت بود، گفت: «تنها من مقصر نبودم. شما خودتان هم به فکر نبودید و با پیشنهادهای من موافق بودید...».



آقای وحیدی به کمک مدیر مدرسه با دقت روزنامه‌ها را بررسی کردند و امتیاز دادند. از دیدن روزنامه‌های عالی و پربار بچه‌ها بسیار راضی و شادمان بودند.

اما همین که روزنامه‌ی گروه نادر را باز کردند...

روزنامه‌ها را در راه روی مدرسه نصب کردند. همه‌ی گروه‌ها از اینکه روزنامه‌هایشان دیده می‌شد، بسیار خوشحال بودند.

اما نادر و گروهش آرزو می‌کردند هیچ کس روزنامه‌شان را نبیند و نخواند!

آنها با خود می‌گفتند: ای کاش روز بررسی روزنامه‌های دیواری به تأخیر می‌افتد!

برايم بگو

آیا نادر و دوستانش می‌توانستند از بررسی روزنامه دیواری خود توسط داوران جلوگیری کنند؟

ایستگاه فکر

چرا در روز قیامت، به حساب کارها رسیدگی می‌شود؟



چه ارتباطی میان داستان «روزنامه‌های دیواری» و «روز حسابرسی» وجود دارد؟

کامل کنید



همان‌گونه که وضعیت تحصیلی ما در مدرسه در کارنامه‌ای ثبت می‌شود برای زندگی ما در این دنیا نیز کارنامه‌ای وجود دارد. فکر می‌کنید چه چیزهایی در کارنامه‌ی زندگی ما ثبت می‌شود؟ خودتان به کارنامه‌تان امتیاز بدهید!

### کارنامه‌ی زندگی

امتیاز

ضعیف      متوسط      خوب      عالی

### هدف‌های درسی

۱۰

۱ کارهایم را سر وقت انجام می‌دهم.

۱

۲ وظیفه‌ی دینی خود را می‌دانم و سعی می‌کنم آن را انجام دهم.

۲

۳ استفاده از مال دیگران را بدون اجازه‌ی آنها نادرست می‌دانم.

۳

۴ از اسراف دوری، و در استفاده از وسایل صرفه‌جویی می‌کنم.

۴

۵ از بدگویی و گذاشتن نام‌های زشت روی دیگران، خودداری می‌کنم.

۵

۶ سعی می‌کنم خوب درس بخوانم.

۶

۷ سعی می‌کنم به سفارش پدر و مادرم عمل کنم.

۷

۸ سعی می‌کنم همیشه به دیگران در کارها کمک کنم.

۸

۹ در نگهداری اموال عمومی نهایت تلاشم را می‌کنم.

۹

۱۰ پیشوایان دینم را دوست دارم و برای آشنایی بیشتر با زندگی آنها تلاش می‌کنم.

۱۰

.....

۱۱

.....

۱۲



شما برای آن روز چه دعاهايی می کنید؟

خدا يا کمک کن تا در این دنیا.....

ای خدای مهربان! دوست دارم .....

# درس نهم

## اینها و آنها



آنها

اینها

چه جای عجیبی!  
 آنها چقدر پژمرده و افسرده‌اند و چهره‌هایشان  
 غمگین و غبارآلود است!  
 چقدر حسرت زده و پشیمان‌اند!  
 چقدر با خشم و عصبانیت به هم نگاه می‌کنند! چقدر به  
 هم بدمی گویند!  
 چه صدایها و فریادهای وحشتناکی از همه جا به گوش  
 می‌رسد!  
 چه عذاب سوزان و دردناکی برای آنها فراهم شده  
 است!  
 نه آبی و نه غذایی که از تشنگی و گرسنگی نجات‌شان  
 دهد!  
 ساکنانش هر روز هزاران بار آرزوی مرگ می‌کنند.  
 چه جایگاه بدی دارند.

چه روز عجیبی!  
 اینها چقدر خوشحالند؛ و چهره‌هایشان از نشاط و  
 سرور می‌درخشند!  
 هر آنچه اراده می‌کنند از غذاها، میوه‌ها و  
 چیزهای دیگر، خدمتکاران برایشان فراهم  
 می‌کنند.  
 چه قصرها و باغ‌های چشم‌نواز و خیره‌کننده‌ای  
 برایشان فراهم است!  
 نهرهایی از آب زلال، شیر و بهترین عسل در آن  
 باغ‌ها و بوستان‌ها جاری است.  
 صدای دلنشیں جویباران و انواع پرندگان و عطر  
 گل‌های رنگارنگ همه جا را پر کرده است.  
 چقدر فرشتگان به اینها احترام می‌گذارند!  
 چه جایگاه خوبی دارند!

آنها هنگامی که اینها را می‌بینند، بسیار حسرت می‌خورند؛ آه می‌کشند و فریاد می‌زنند:  
 «ای کاش ما الان پیش شما بودیم!  
 ای کاش بین ما و شما فاصله نبود!»  
 راستی چه شد که آنها به این وضع افتادند؟  
 آنها در زندگی دنیا از دستورهای خدا فاصله گرفتند؛

از بندگی خدا فاصله گرفتند.

از سفارش‌های پیامبران و راهنمایی کتاب‌های آسمانی فاصله گرفتند؛  
به دیگران ستم کردند؛ به فکر نیازمندان نبودند و حق مردم را پایمال کردند؛  
اگر آنها خود در دنیا از این کارها فاصله نمی‌گرفتند، در جهان آخرت در کنار بهشتیان بودند و فاصله‌ای  
میانشان نبود.

بررسی کنید

چه شباهت‌هایی میان متن درس و تصویر زیر وجود دارد؟





کدام جمله به کدام گروه مربوط می‌شود؟

نیکوکاران

نعمت‌ها و لذت‌های شان هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد.

بدکاران

هیچ راه فراری از آن ندارند.

از آبی بد بو می‌نوشند (و سیراب نمی‌شوند).



تا به حال به نشانه‌ی خط فاصله دقّت کرده‌اید؟ هدف استفاده از این نشانه چیست؟ با توجه به معنای فاصله، درباره‌ی «جدایی» که در قیامت اتفاق می‌افتد، توضیح بدهید.



خداوند دو گروه اینها و آنها (نیکوکاران و بدکاران) را بر اساس چه ویژگی‌ها و رفتارهایی از هم جدا می‌کند؟ آنها را در این جدول بنویسید.

بدکاران

نیکوکاران





این ضرب المثل را بخوانید:

«هر چه کنی به خود کنی؛ گر همه نیک و بد کنی»

چه ارتباطی میان این ضرب المثل و درس «اینها و آنها» وجود دارد؟



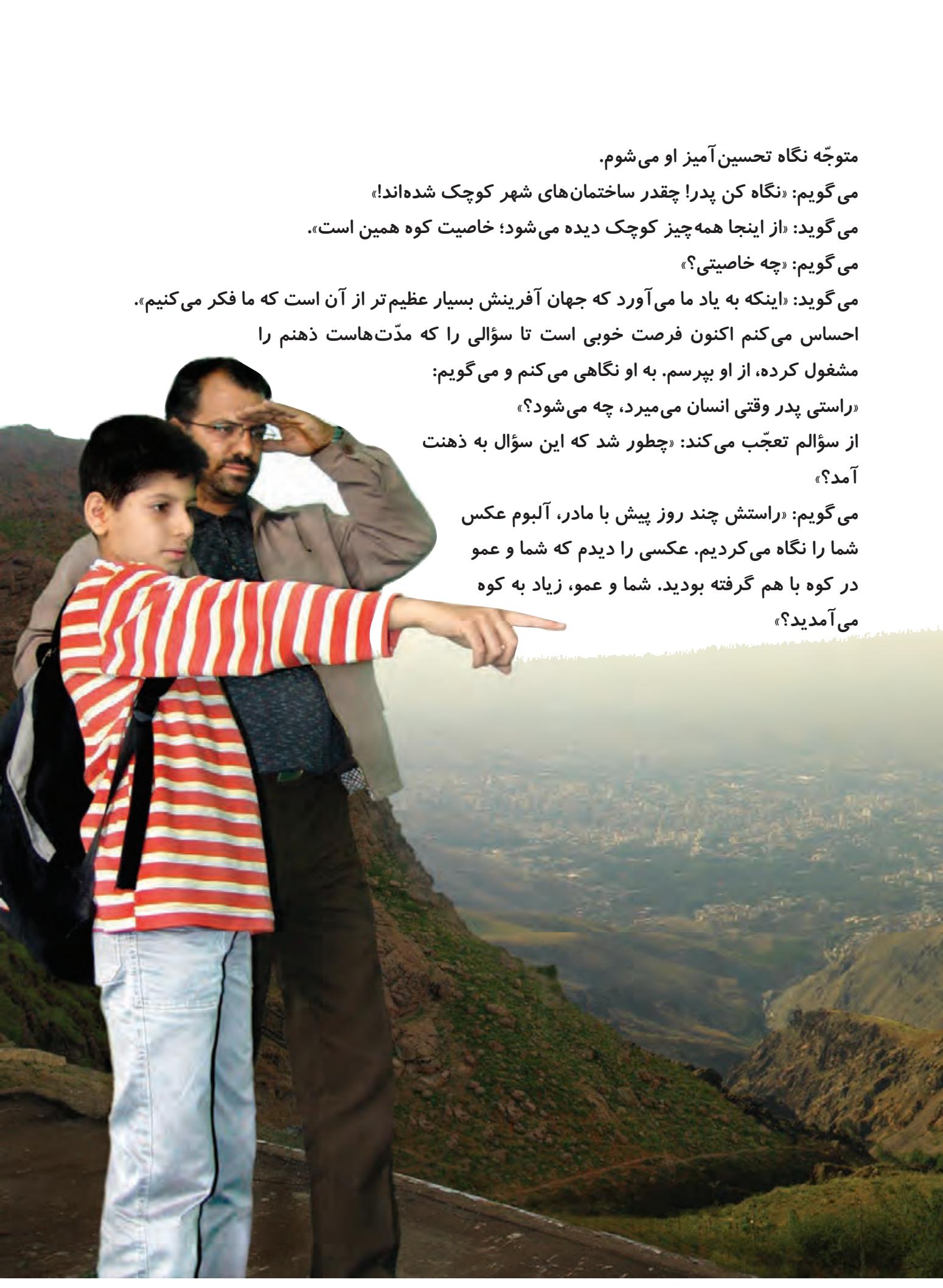
درس دهم

# یک روز تعطیل



یک روز تعطیل است، من و پدر با هم به کوه آمدہ‌ایم.  
کوه را خیلی دوست دارم. هر وقت به اینجا می‌آیم، غرق در شادی و نشاط می‌شوم.  
پدرم ساکت است؛ من هم چیزی نمی‌گوییم.  
به پشت سرم نگاه می‌کنم ... ما چقدر بالا آمدہ‌ایم!  
چند دقیقه‌ای در سرآشیبی کوه، می‌نشییم.  
از اینجا همه چیز شبیه اسباب بازی‌هایی کوچک است.  
در عالم خیال، ساختمان بزرگ چند طبقه‌ای را که به اندازه‌ی یک حبه‌ی قند دیده می‌شود، با انگشتمن  
جایه‌جا می‌کنم. پدرم می‌گوید: «چه کار می‌کنی؟»



A photograph of a man and a young boy standing on a rocky cliff edge. The man, wearing glasses and a brown jacket, is pointing towards the horizon with his right hand. The boy, wearing a red and white striped shirt and blue jeans, stands next to him, looking in the same direction. They are overlooking a vast, green valley with rolling hills and a winding road below.

متوجه نگاه تحسین آمیز او می‌شوم.

می‌گوییم: «نگاه کن پدر! چقدر ساختمان‌های شهر کوچک شده‌اند!»

می‌گوید: «از اینجا همه چیز کوچک دیده می‌شود؛ خاصیت کوه همین است.»

می‌گوییم: «چه خاصیتی؟»

می‌گوید: «اینکه به یاد ما می‌آورد که جهان آفرینش بسیار عظیم‌تر از آن است که ما فکر می‌کنیم.»

احساس می‌کنم اکنون فرصت خوبی است تا سؤالی را که مدت‌هast ذهنم را

مشغول کرده، از او بپرسم. به او نگاهی می‌کنم و می‌گوییم:

«راستی پدر وقتی انسان می‌میرد، چه می‌شود؟»

از سؤالم تعجب می‌کند: «چطور شد که این سؤال به ذهن‌ت آمد؟»

می‌گوییم: «راستش چند روز پیش با مادر، آلبوم عکس شما را نگاه می‌کردیم. عکسی را دیدم که شما و عمو در کوه با هم گرفته بودید. شما و عمو، زیاد به کوه می‌آمدید؟»

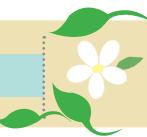
— بله یادش بخیر! محمود عاشق کوه بود.  
— پدر، کاش من هم آن موقع بودم و عموم را می دیدم.  
— از زمان جنگ مدت هاست که می گذرد اما عموم و بقیه‌ی شهدا همیشه در یاد ما هستند.  
— پدر، برایم می گویی پس از مرگ چه اتفاقی می افتد?  
پدر که کنجکاوی مرا می بیند در پاسخم می گوید:  
«همه‌ی موجودات زنده روزی به دنیا می آیند و روزی از دنیا می روند. همه‌ی ما روزی دوباره زنده می شویم و به زندگی جاودانه‌ی خود ادامه می دهیم. آن روز به همه‌ی کارهای نیک و بدی که در دنیا انجام داده‌ایم رسیدگی می شود. به اعمال نیک ما پاداش و به اعمال بد ما جزا داده می شود. انسان‌ها در آن روز به فرمان خدا زنده می شوند. درست مثل وقتی که در فصل بهار، زمین‌ها سرسبز و خرم می شوند».  
آهی می کشد و ادامه می دهد: «و خوش به حال کسانی مثل عموم که زندگی‌شان در این دنیا پر از خوبی و زیبایی بوده و مسلماً بعد از مرگ نیز نعمت‌های خداوند نصیب‌شان می شود».  
سپس می گوید: «دوست داری راه را ادامه بدهیم؟»  
به علامت موافقت لبخندی می زنم.  
به راهمان ادامه می دهیم؛ باز هم در سکوت!  
به آسمان نگاه می کنم.  
چقدر به آن نزدیک شده‌ایم!  
چقدر دوستش دارم!

برایم بگو

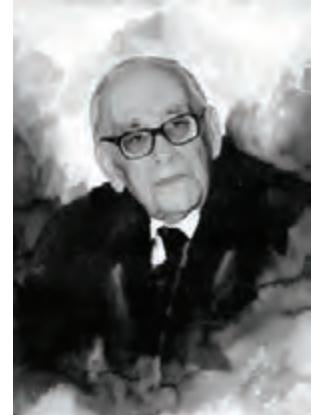


همه‌ی پیروان ادیان الهی به زندگی پس از مرگ اعتقاد دارند. یعنی ...





با توجه به تصویرها بگو این افراد چه کرده‌اند که نام آنها جاوید مانده است و همه به آنها احترام می‌گذارند؟



چه کارهایی به ما کمک می‌کنند تا انسان‌هایی خوب و درستکار باشیم؟ چرا؟

همخوانی کنیم

بار و دانزای دارد	بوته‌ای که می‌میرد
توی خاک می‌کارد	باز دانه را دستی
عمر بوته را پایان	مرگ بوته هرگز نیست
زنده می‌شود انسان	مثل آن، پس از مردن
پست بود و یهوده	زندگی اگر این بود
قصه‌ای غم آلوده	زندگانی ما بود
رشد دیگری داریم	مثل بوته بعد از مرگ
عمر بهتری داریم	در بهار رستاخیز
میوه‌ی بدی دارد	بوته‌ی بدی، حتاً
بذر خوب می‌کارد	خوش به حال آن کس که

۱- سروده‌ی مصطفی رحماندوست



## خرید اینترنتی کتاب درسی

### والدین گرامی و دانش آموز عزیز

در راستای توسعه دولت الکترونیک و با هدف اطلاع رسانی و سهولت دسترسی دانش آموزان به کتاب های درسی، در سال تحصیلی جدید در سراسر کشور، فروش و توزیع کتاب های درسی به صورت اینترنتی و از طریق سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی [www.irtextbook.com](http://www.irtextbook.com) یا [www.irtextbook.ir](http://www.irtextbook.ir) انجام می شود.

### نحوه خرید کتاب درسی :

#### ۱- دانش آموزانی که به اینترنت دسترسی ندارند (سفارش گروهی) :

- مراجعه به مدرسه محل تحصیل
- پرداخت وجه کتاب به مدرسه محل تحصیل
- اعلام شماره تلفن همراه (فعال) اولیای دانش آموز برای دریافت پیام کوتاه از سامانه
- ثبت سفارش گروهی دانش آموزان در سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی توسط مدرسه

#### ۲- دانش آموزانی که به اینترنت دسترسی دارند (سفارش انفرادی) :

- ورود به سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی
- کلیک روی دکمه «ورود به بخش سفارش دانش آموز»
- ثبت کد ملی دانش آموز به عنوان شناسه کاربری و شش رقم سمت راست سریال شناسنامه وی به عنوان رمز ورود
- ثبت و پرداخت اینترنتی سفارش براساس راهنمای سامانه

### نکته :

- برای پرداخت اینترنتی نیاز به کارت بانکی، رمز دوم، کد اعتبارستجوی دوم روی کارت (CVV2) و تاریخ انقضای کارت بانکی می باشد.
- پیشنهاد می شود قبل از فرا رسیدن زمان خرید، یک بار بصورت آزمایشی با شناسه کاربری و رمز عبور خود وارد سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی شوید و با محیط سامانه آشنا شوید. در صورتی که موفق به ورود به سامانه نشدهید، تصویر شناسنامه جدید دانش آموز را به مدرسه محل تحصیل وی تحویل دهید تا مدرسه، اطلاعات شناسنامه دانش آموز (سریال شناسنامه) را در سامانه ثبت نام دانش آموزان (سناد)، اصلاح نماید.
- ارائه نظرات، پیشنهادات و انتقادات ارزشمند شما در هر بخش از فعالیت های سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی [info@irtextbook.com](mailto:info@irtextbook.com) و دورنگار ۸۸۳۰۹۲۶۶، ما را در شناسایی نقاط قوت و ضعف خدمات و محصولات یاری خواهد رساند.